

یادی از فرزانه گان جاویدانه فرهنگ و ادبیات پارسی دری

در چهار بخش با تنظیمات و نوآوری های جدید

پژوهشی از: (اصالت)

بخش دوم

کمال‌الدین بنایی هروی



مولانا کمال‌الدین شیر علی متخلص به «بنایی» فرزند استاد محمد خان بنّا بود. از مراجع مختلف از جمله «بابرنامه» این مسئله به ثبوت می‌رسد که بنایی هروی الاصل بود. بیشتر تذکره نویسان مانند سام میرزای صفوی مؤلف «تحفة سامی» امین احمد رازی صاحب «هفت اقلیم» و تقی اوحدی مصدّف «عرفات العاشقین» و چند تالی دیگر درباره تخلصش اظهار داشته‌اند که بدین سبب که پدرش یک بنّا بود، او بنایی تخلص داشت ولی در «بابرنامه» مرقوم شده است که اسم پدرش کمال‌الدین محمد بنّا بود، بدین جهت او تخلص «بنایی» اختیار کرد. راجع به تاریخ تولّدش هیچ اطلاعی از تذکره ها و دیگر منابع مرتبط بدست نیامده است. «بنایی» یکی از ارادتمندان حلقه تصوف و عرفان محمد یحیی بن عبیدالله بود. مؤلف «عرفات العاشقین»، کمال‌الدین بنایی را نادره زمان و اعجوبه دوران به حساب آورده و اشار کرده که او هزال و حاضر جواب بی‌عدیل بود با اینکه او «مستحضر مسایل و علوم و مستجمع فضایل و رسوم» در نظر گرفته می‌شد در لطایف نفوس و عقول و حقایق فروع و اصول تبدر داشت.

مؤلف «صحف ابراهیم» بنایی را «طراح معموره معانی و بنّای ابانی خوشبیبانی» تلقی می‌کند و متذکر می‌شود که او در فن موسیقی و ادوار مهارت و لیاقت بی‌مانند داشت. علی قلی خان واله داغستانی مصدّف «ریاض الشعرا» هم فضل و کمال بنایی را ستایش می‌کند و او را سرآمد معاصرین

قرار می‌دهد در خصوص مرتبه شعری بنایی فکر می‌کند که غزل‌های او رنگ و حال، هر دو دارد و می‌گوید که بنایی در اوایل از فن موسیقی بباطلاع بود و بدین علت پیوسته هدف طعن و تحقیر علی شیرنواپی قرار می‌گرفت. آخر الامر یکبار واقعه‌ای رخ داد، سلطان حسین بایقرا (م: ۹۱۱ هـ) در ملازمت علی شیرنواپی برای به سربردن زمستان به مرو حرکت کرد ولی بنایی در هرات مانده اوقات خود را می‌گذرانید و در این ایام مخفیانه و محرمانه اسباب موسیقی را یاد می‌گرفت، و از مشق و ممارست لاینقطع در راپن تا هنگام برگشت سلطان موصوف به وطن مألوف در موسم تابستان، استعداد فوق‌العاده بهم رسانید.

در ظرف مدت اقامت سلطان در مرو، بنایی دقایق و نکات شگرف و شگفت‌انگیز در این فن عرضه نمود و تجددهای ارزنده مرتب کرده و صوت و نقش دل‌انگیز بسته پیش علی شیر ارایه کرد. او بر مهارت و زبردستی بنایی در این مدّت مختصر مبهوت و متحیر شد. باره فضل و هنر کمال‌الدین بنایی، غالب تذکره نویسان بدین واقعه اشاره نموده‌اند که وقتی سلطان یعقوب حسن از سلطان حسین بایقرا خواهش کرد که او هنروران قدرتمند مربوط به جمله رشته‌های هنر و فن را سوی بارگاه او اعزام دارد، میرزا بایقرا از میان جمیع هنرپیشگان پایتخت خویش فقط بنایی را گسیل داشت که او یگانه هنرمندی بود که در سایر اصناف هنر و فن، قدرت و مهارت داشت. ولی باوجود این فخامت و برجستگی در حوزه علم و هنر، بنایی ملین علمای و الامقام و شعرای کرام پایتخت به علت زبان دل‌آزار و طبیعت هتاک، خیلی نامقبول و ناپسندیده بود. بنایی دایماً به تلویحات طنزآمیز و حرفهای مضحکه‌خیز، علی شیرنواپی را اذیت می‌کرد و از لودگی و مضمون‌گویی بنایی او را بر حذر می‌داشت.

سام میرزای مؤلف «تحفة سامی» درباره بنایی می‌نویسد که در اکثر فنون گوی مسابقت از اقران و حریفان می‌روده و قول غیاث‌الدین منصور را نقل می‌کنند که گفته او ملا بنایی‌ها را شاعران و عرب ملایان بود. ولی امیر علی شیرنواپی در «مجالس التّفایس» بنایی را از اواسط التّاس شهر هرات ارزیابی می‌کند. واضح است که این قضاوت امیر علی درباره معیار و مرتبت عالمانه بنایی، بی‌بهره رنجش و دل‌تنگی امیر علی می‌باشد که به موجب حرفهای شنیع و شرارت‌آمیز بنایی به وی وارد شده بود. نه فقط امیر علی شیرنواپی و امرا و ارباب از سنان لسان بنایی همواره ترسان و نگران بودند؛ مولا نا جامی نیز از نکته‌گیرها، غزل‌های نمکین و اداهای شیرین و گزند گیها و ناخن فروکردنی‌های او اجتناب می‌ورزید. ندبرخی از تذکره نویسان این واقعه را به وضاحت نگاشته‌اند که بنایی وقتی در هرات قصیده‌ای در سنتلی امیر علی شیرنواپی گفته بود ولی او بنایی را از جایزه و انعام به عوض این کارنامه ادبی محروم داشت. ناچار او در همان قصیده اینجا و آنجا تغییر نموده به حضور

سلطان احمد میرزا که از خوشیاوندانِ سلطان حسین میرزا بود تقدیم نمود و این قطعه توهین‌آمیز را برای امیر علی شیرنواپی فرستادند:

دخترانیکه بکر فکر من اند

هر یکی را به شوهری دادم

آنکه کابین نداد عنین بود

زو کشیدم به دیگری دادم.

امیر علی هیچگاه زن نگرفته بود و بدین سبب او به عنین شهرت داشت، کنایه قطعه مزبور را فهمید و به غایت رنجید و بنایی از بی عقوبت و ضرر از طرف امیر علی رخت سفر کشید و به عراق رسیده و در زمره مستخدمانِ سلطان یعقوب داخل شد ولی بعد از وفاتِ سلطانِ یعقوب، بنایی به سبب اوضاع ناهموار در عراق اقامت خود را در آنجا ادامه نداد و احوال آن مملکت را برای خود نامساعد انگاشته به جانب وطن مراجعت نمود. ولی گذشت زمان آزرده‌گی و تکدر خاطر را که امیر علی از شوخیهای گزنده و دلخراش وی داشت، نزدود.

در این صورت سکونت او در وطن زیاد طول نکشید و سرانجام از وطن خود تبعید شده به طرف اوراالتهر حرکت کرد و در حلقه مصاحبانِ سلطان علی میرزا، ولد سلطان احمد میرزا داخل شد. و قصیده‌ای به عنوان «مجمع الغرایب» گفته به حضور او پیشکش کرد. و هنگامی که محمد شیبانی بر آن مملکت تسلط یافت بنایی در بارگاه آن فرمانروا به منصبِ ملك الشعراپی سرافراز شد و به قول تقی کاشی صاحب «خلاصه الاشعار» آنجا ماجرای پیروزیهای جنگی شیبانی را به رشته نظم کشیده بود. از شیوه دلآزایی او اشخاصی که با او تماس داشتند، محفوظ نمی‌ماندند؛ تا جایی که بنایی مردبان و محسنین خود را نیز از ایذای زبان خود معذور نمی‌داشت. صاحب «عرفات العاشقین» نقل می‌کند که چون سلطان حسین میرزا بدرود حیات گفت و روز سوم بود، همه خویشان، اقارب و یاران و مصاحبان جمع بودند و شعرا از روی نوبت خود مرثیاتی تقدیم کردند، ولی بنایی در نوبت آخرین این دو بیت خواند:

شاه سلطان حسین بایقرا

از جهان رفت غم نباید خورد

مغلمی کوسچی برفت برفت

کهنه پیر از یکی بمرد بمرد.

و سیفی بخاری که یکی از معاصران بنایی ملاّ جامی بود، در جمیع علوم و رسوم قدرت و مهارت داشت، به ویژه در فن عروض و قافیه دارای تبحر بود و «عروض سیفی» یکی از تصانیف معروف وی می‌باشد، هم هدف طنز و تضحیک بنایی قرار گرفت. امین احمد رازی مؤلف «هفت اقلیم» بنایی

اشاعری خوش محاوره نیکو بیان و شیرین زبان می‌انگارد و برای تحسین قریحه شعری وی بیتی نقل می‌کند که به قرار زیرین است:

طغش به طبع شاه و گدا کردی آن اثر

کاندر مزاج غنچه نسیم سحر کند

در اواخر عمر بنایی هجوگویی را ترك کرد و از هرزه درایی دست کشید. در غزلهای خود بنایی «حالی» نیز تخلص می‌کرده و نظیره‌های اشعار سعدی و حافظ را به تردستی و شایستگی نوشته و غزلهای متعدّد از حافظ را استقبال کرده است. دیوان قصاید و غزلهای بنایی که تقی‌الدین کاشی آن را تحت بررسی خود داشت محتوی بر شش هزار بیت بود ولی علی قلی خان واله داغستانی اطلاع می‌دهد که دیوانش حاوی بر پنج هزار بیت می‌باشد. در کتابخانه خدابخش پتتا دو نسخه خطّی «دیوان بنایی» نگهداری می‌شود ولی هر دو نسخه تکمیل نیست. نسخه اوّل، شماره ۲۱۵، مشتمل بر سی و نه ورق است و تقریباً بالغ بر یکصد غزل می‌باشد. این شعر این مجموعه کوچک به قرار ذیل به کتابت آورده شده است:

زهی از لعل شیرین تو شور افتاده در دلها

زده نیشکر از رشک قدت بر خویش خنجرها

این نسخه در ردیف «ی» به شعر زیر خاتمه می‌پذیرد:

ای بنایی هر زمان جان می‌کشی پیش مگس

تا بکی در پیش مردم خودنمایی می‌کنی

نسخه دوّم «دیوان بنایی»، شماره ۱۸۷۹، حاوی بیست و دو ورق در یک مجلّدی که مشتمل بر شانزده مجموعه شعری از صالح، آصفی، اهلی خراسانی، ریاضی و غیره می‌باشد، میان اوراق ۹۴-۷۱ بر حاشیه‌ها ترقیم نموده موجود است. اوّل و آخر بیت‌های این نسخه با بیت‌های نسخه اوّل همانند است. طرز و روش شعری بنایی در غزلسرایان روان و روش شیوا و دلپذیر می‌باشد. اشعارش مشعر بر ویژگی‌های جزالت و سلاست، انسجام و استحکام می‌باشد و از تعقید و اشکال پیچیده‌گویی و ابهام محفوظ و مبرّا است. اگرچه اشعارش شورانگیزی و نشاط‌آوری و اختصاص‌های سوز و گداز ندارد، ولی از لطایف معنی آفرینی و نکته‌آوری خالی نیست. در بعضی از اشعارش طرز تفکّر وی به سبک هندی هم شباهت دارد. اشعاری چند از غزلهای بنایی:

دلم گردد پریشان چون صبا آید ز زلف او

بلی آتش پریشان می‌شود چون باد می‌آید

نگ رخ تو دیدم و از شوق سوختم

لیکن آتش فروخته بر روی آب چیست

چون کشیدم آه رو درهم کشید آن آفتاب
باد چون پیدا شد آری موج می‌افتد به آب
منزل پدید نیست بنایی به راه عشق
پیش آر صبر و ناله‌کنان چون جرس مباحش
به غمهای تو شادم، شادی عالم نمی‌خواهم
ز غمهای چنین خود را دمی بی‌غم نمی‌خواهم
بنایی را که لاف عقل می‌زد در جهان دایم
کنون در عشق او رسوای هر بازار می‌بینم
ز اهدم خواند سوی مسجد، کشد دل سوی می
ساقیا جامی بده لیکن قصه را یکسو نهم
راه عشق است اینکه که دانلین درو گم گشته‌اند
قطع این منزل نه آسان است نادانی مکن

بنایی‌طرز سخن. امیر خسرو را می‌ستاید و اعتراف می‌نماید که او سبک خسرو را پیروی کرده است
به طوری که او می‌گوید:

بنایی در طریق شعر می‌رفت از پی خسرو
که در طور غزل همراه شد طرز حسن با او

برخی از مآخذ، مانند: «بابرنامه»، «تحفه سامی»، «ریاض الشعرا»، و «صحف ابراهیم» خبر
می‌دهد که بنایی علاوه بر دیوان قصاید و غزلهای، قصه بهرام و بهروز را به نظم آورده به بلاغ
ارم، موسوم کرده است. خوشبختانه مثنوی بلاغ ارم هنوز باقی است و در مؤسسات و مراکز
مختلف جهان، مثلاً: کتابخانه ایوان هند، لندن، کتابخانه انجمن آسیایی بنگاله، کلکته و کتابخانه
خدابخش پتنا نسخه‌های این مثنوی محفوظ است.

کتابخانه ایوان هند لندن دو نسخه این مثنوی را تحت شماره‌ها ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ دارنسخه اول
محتوی بر دوصد و شصت و نه ورق میباشد و دو مین، يك پاره‌ای از این مثنوی است و فقط چند
ورق دارد. نسخه انجمن آسیایی بنگاله واقع در کلکته تحت شماره ۱۹۶، مشتمل بر دوصد و شصت و
هشت ورق می‌باشد و نسخه خدابخش، شماره ۲۱۶، فقط سی و سه ورق در بردارد. این نسخه يك
انتخاب مختصری از این مثنوی می‌باشد: شمس‌العلماء میرزا اشرف علی ریاستار فهرست نسخه‌های
خطی کتابخانه انجمن آسیایی بنگاله این مثنوی را اشتبهاً به شیخ اوحدی منسوب می‌کند. این انتساب
مبنتی بر يك قرأت عجولانه او می‌باشد. بنایی یکجا در شعری از این مثنوی به طور ضمنی شیخ
اوحدی را به ذکر آورد که به قرار زیر است:

چشم بگشا برآر پنبه ز گوش

پندی از شیخ اوحدی بنیوش

فهرست نگار مزبور بر بنای این شعر مرتکبِ خطا می‌شود و بنایی چندین بار در این مثنوی تخلّص دیگری به عنوان حالی بکاربرده است مثلاً در ورق ۲۶۳ از نسخه انجمن آسیایی بنگاله در شعر زیر مندرج است:

حالی امری سخن طرازی چند

در سخن این نفس درازی چند

و جای دیگر دن لئیر او تخلّص - خودش را اظهار می‌دارد:

حالیا گر ز دستت آید خیز

و در اصلاح - کار خویش آویز

بنایی چند مثنوی کوچک دیگر منظوم کرده ولی مثنوی «بلاغ - ارم» میان جمله مثنویات او از لحاظ مکارم هنر و اندیشه شیواترین می‌باشد. این مثنوی در بحر «حدیقة الحقیقة»، حکیم سنایی گفته شده است. بنا به گفته سام میرزای در «تحفه سامی» بنایی این مثنوی را به سلطان یعقوب اهدا کرده بود که در سال ۸۹۶ هجری مطابق ۱۴۹۰ م. فوت شده است. ولی ان قول - سام میرزا بر طبق تاریخ وفات سلطان یعقوب و اشاراتی که بعضی از اشعار این مثنوی استنباط می‌شود درست به ثبوت نمی‌رسد. سرتاسر در این منظومه بنایی سلطان یعقوب را درگذشته دانسته، واقعات متعلق به شخصیت وی را در فعل - ماضی بیان می‌کند و شعر زیر را از این مثنوی، ابراز می‌نماید که حتّی جامی (م: ۸۹۸ ه) که دو سال بعد از سلطان یعقوب وفات یافته، در آن هنگام در قید حیات نبود:

شمع اسلام نور دین جامی

قد س الله سرّه السامی

اینجا فقره «قدّ س الله سرّه»، بی‌درنگ اشاره می‌کند که مولا نا جامی پیشتر از آن زمانی که این مثنوی مراحل تخلیق را طی می‌کرد درگذشته بود. از اینرو، گمان - سام میرزا مبنی بر اینکه بنایی این مثنوی را به سلطان یعقوب تقدیم نموده منتفی می‌نماید. ممکن است که بنایی این مثنوی را به نلم محمد یحیی بن عبدالله پیشوای روحانی خود پیشکش کرده باشد که او در آن زمان هنوز زنده بود. منظور بنایی از به نظم آوردن - این افسانه دلپذیر، جلب توجه افراد جامعه به امور اخلاقی و کارهای شایسته می‌باشد. استان - بهرام و بهروز که بنایی به عنوان - «بلاغ - ارم» سراییده، به قول خودش فقط یک پیرایه اظهار می‌باشد، که بدین وسیله او مکارم اخلاق و محاسن - اخلاص و بشردوستی را تبیین نماید و برای انجام دادن - این کار او تعداد کثیری از کتابهای اخلاقی را تحت مطالعه خود قرار داده بود. و هدف واقعی در این افسانه‌پردازی را اینطور توضیح دهد:

ظاهراً گر فسانه‌گویی بود

راه حق را بهانه‌جویی بود

آنچه مقصود از این سو آدم بود

فع خلق خدا مرادم بود

این مثنوی گذشته از اینکه از لحاظ خصیصه‌های هنری داستان‌سرایی خیلی با ارزش و درخور مطالعه است، مطالب تاریخی و فرهنگی را نیز بهم می‌رساند، به طوری که بنایی درباره کتابخانه سلطان یعقوب خبر می‌دهد که این کتابخانه دارای کتابهای خیلی ارزنده و سودمند بود، که به قلم معجز رقم یاقوت مستعصمی که بین سالهای ۶۹۶ و ۶۹۸ هجری در بغداد درگذشته بود، در معرض تبییض آورده شده است. علاوه بر این کتابهای استنساخ شده به قلم شیخ محمود جعفر، تلمیذ میر علی، خطاط برجسته‌ای از هرات که مخترع نستعلیق بود و شاگرد وی به نام اظهر، زینت افزای این کتابخانه بودند. بنایی اینجا يك مرقع‌ای زیبا که در این کتابخانه موجب رونق و رعنائی به حساب می‌آید را مورد ذکر قرار می‌دهد که محتوی بر نمونه‌های دستنویسی خطاطان معروف و نقاشیهای پیکرنگاران ممتاز جهان بود. بنایی ندما، شعرا، پزشکان، اخترشناسان و خنیاگران بارگاه سلطان یعقوب را به طور خلاصه معرفی می‌نماید و برخی از اعلیٰ و بزرگان و الامرتبت و نالوران علم و معرفت را ذکر می‌نماید. مانند: دستورالوزرا خواجه احمد خافی، صدر الشریعه قاضی، صفی‌الدین عیسی، شیخ الاسلام خواجه ابوالکرم صدرالصدور میرک، عبدالرحیم و غیره. بنایی يك «مجموعه نفایس» موسوم به «مجموعه رشیدی» را تحت تصاحب خود نگاه می‌داشت که خیلی چشمگیر و پربها بود. این مجموعه علاوه بر لطیف خطاطی، نمونه‌های ظریف و گرانبها از فن نقاش و اطلاعات مفید و مهم را دربرداشت و بدین سبب دارای شهرت فراوان بود. هنگامی که پادشاه بابر شهر سمرقند را به تصرف خود درآورد، از این مجموعه گرانبه‌ای آگاه شد و از بنایی برای ارسال داشتن این مجموعه به او خواهش کرد. ملاحظه این مجموعه نوادر، بابر را متحیر و مسحور ساخت و بنایی را وعده داد که پنج هزار دینار بهای این مجموعه را پرداخت خواهد کرد، ولی طولی نکشید که پادشاه موصوف مریض شد و مدت دو ماه در بستر مانند متأسفانه در این اوان شورش و عصیان در میان لشکریان وی به ظهور آمد و سلطان علی این وقت را غنیمت شمرده، لشکر خود را کوچ داد و بر گروه سپاهان بابر تاخت و تاز کرد و او را برای واگذاشتن این شهر وادار کرد.

وقتی که بابر برای کوچ کردن از سمرقند آماده می‌شد، غفلتاً به یادش عودکرد که او بهای قول داده مجموعه بنایی را هنوز پرداخت نکرده است. باوجود اینکه مقربان و صاحبان بابر ادای پول را در رایو اوضاع نامساعد لازم نمی‌دانستند، ولی بابر يك پادشاه صادق الوعد بود، از جای خود حرکت نکرد تا اینکه وعده خود را ایفا کرد. در اثنای داستان‌سرایی بهرام و بهروز بنایی پنج اصل اسلام را به

وضوح می‌فهماند و به وسیله نقل حکایت و امثال عدیبه، عناصر دین مبین را مبرهن می‌کند. بنایی دارای شخصیت چند جانبه بود. علاوه بر اینکه او یک شاعری شهیر در زمان خود بوده و در این فن بر اکثر اقران و همدوشان خود سبقت و مزیت داشت، در فنون موسیقی و ادوار و خطاطی هم مهارت و لیاقت فوق‌العاده بدست آورده بود. به ویژه در علم ادوار، رسایل نگاشته بود. با این همه بدین سبب که طبعش به هرزه درایی و فضیلت‌گویی دایماً مایل می‌بود، هیچگاه مقبول انعام نشد.

امیر علی شیرنویسی به علت زبان تحقیرآمیز وی همیشه از او آزرده خاطر بود و یکبار بر بدزبانی وی تا این اندازه خشمگین گشته بود که از سلطان حسین پروانه فرمان قتل او را گرفت. بنایی بدین جهت از شهر خود تبعید شده به خاک و دیار بیگانه اوقات گذرانید. تا اینکه در واقعه قتل عام در قرشی که از طرف شاه اسماعیل اول صادر شده بود از شاعر متنازع فیه در سال نهصد و هجده (۹۱۸ هـ) به قتل رسید. صاحب «خلاصة الافکار» ابوطالب اصفهانی سال وفات بنایی را نهصد و نه (۹۰۹ هـ) تعیین می‌کند، ولی از مطالعه «بابرنامه» مشهود می‌شود که بابر، بنایی را در سال نهصد و یازده (۹۱۱ هـ) دیدار کرده بود. به موجب این اطلاع تاریخ مزبور متعلق به واقعه وفات بنایی به غلط می‌افتد. سام میرزا درباره مقتول شدن بنایی این طور می‌نویسد: "... و بعد از آنکه صاحبقران مغفور برخان از بک استیلا یافت او در قرشی ماوراءالنهر بود تا آنکه میر نجم ثانی که دستور اعظم صاحبقران مغفور بود به آن ولایت دست یافته به قتل عام فرمان داد و مولا نا بنایی را در آن واقعه به انهدام رسانیدند و کان ذلك فی شهر سنه ثمان عشر و تسعمائة "صاحب «هفت اقلیم» امین احمد رازی ذکر می‌کند: "... و عزم ماوراءالنهر نمود و در خدمت ملوک آن مملکت روزگار می‌گذرانید، تا در استیلاي نجم ثانی بر قرشی بنای حیاتش در نهصد و هژده به انهدام پیوست."

مصنّف «خلاصة الأشعار» تقی کاشی هم سال وفات بنایی را نهصد و هجده (۹۱۸ هـ) مقرر کرده است در حالی که از دو تذکره «صحف ابراهیم» و «فشر عشق» ظاهر می‌شود که واقعه قتل بنایی در سال نهصد و بیست و هشت (۹۲۸ هـ) رخ داده بود. عبارات این دو تذکره در خصوص وفات بنایی به قرار زیر است: "... و به تبریز نزد سلطان یعقوب رفت و بعد از وفات یلفتن او به ماوراءالنهر شتافت و در حوزه سلطان حسین میرزا پذیرفته شد و در اینجا بنایی بعد از فوت آن سلطان در سنه نهصد و بیست و هشت (۹۲۸ هـ) هنگام ورود لشکر شاه اسماعیل که فرمان قتل عام داده بود، بنیاد وجودش انهدام یافت". "... فی سنه نهصد و بیست و هشت (۹۲۸ هـ) در هنگام استیلاي شاه اسماعیل صفوی ماضی بر ملک خراسان در قتل عام به قتل رسید و بلی جدار حیاتش از پا درآمد". ولی اغلب تذکره‌ها و مراجع به شمول فهرست نامه های کتابخانه ایوان هند لندن و کتابخانه خدابخش و غیره متفق بر این عقیده اند که بنایی در سال نهصد و هجده (۹۱۸ هـ) هنگام قتل عام در قرشی جام شهادت نوشید. مجله هنر و مردم.

سه شنبه، ۱۶ فبروری ۲۰۱۰

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است
کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Copyright©2006Esalat

www.esalat.org

www.esalat.org